**اعدام وقتل عام یهودیان بنو قريظه وفتح ايران: دومسألهٴ بغرنج دوران صدر اسلام ؟**

**بیاناتی از عبدالبهاء در ارتباط با بعضی مساﺋل آنروز... وامروز...وهمه روز[[1]](#footnote-2)**

**کامران اقبال**

**بهاری عربی؟ امروز...**

بیعدالتی وفرسودگی نظام اقتصادی جهانشمول سرمایه داری واصرار امریکا در درجهٴ اوّل, همراه با سایر کشورهای غربی, بر تشدید قبضهٴ آهنین خود بر جهان برای حمایت از منافع ومصالح جهانشمول خود وبه تعویق انداختن فروپاشی ومرگ حتمی نظم حکمفرماﺋی خود بر جهان به همهٴ وسایل ممکن, علّت ومسبّب اصلی نا آرامشات واغتشاشات اوضاع کنونی دنیا می باشد. بار اوّل نمیباشد که دنیا دچار چنین بحران عالمسوزی شده است وهمچنین بار اوّلی نیست که حکمرانان از راه سوءاستفاده از تعصبات دیرینهٴ اقوام وملل دنیا آنها را بر علیه یکدیگر تحریک می کنند وباعث خونریزیها وفجایع لا متناهی می شوند. آنجاﺋی که سنّی- شیعی هست آنها را به گردن یکدیگر می اندازند که خون همدیگر را بریزند. مثل **عراق** **دیروز** که در ده سال اشغال آن بنیهٴ اقتصادی, صنعتی وپیش از همه چیز بنیهٴ اجتماعیش را متلاشی ساختند. عراق پیش از یک ملیون کشته داد وقریب یک ملیون از شهروندان مسیحی آن (از اصل یک ملیون ونیم!) رانده ومجبور به ترک وطن شدند. ویا **سوریه امروز**, کشوری که, مثل عراق, جنگ مذهبی نمیشناخته چیست واکنون به همه وسیله سعی می شود همان اوضاع عراق را آنجا نیز پیاده بکنند. ٥٠٠٠٠ نفر از ساکنین مسیحی شهر حمص, یعنی ٩٠% مسیحیان آن شهر, در همین چند هفتهٴ گذشته از شهرشان رانده وکليساهايشان ويران وبه آتش کشيده شده اند, چنانکه مقامات کليساﺋی خودشان گزارش می دهند.[[2]](#footnote-3) رسانه ها به ياد نميآورند که چندی قبل از شروع «بهار عربی» وزير امور خارجهٴ وقت امريکا, کوندوليزا رايس, همزمان با جنگ اسراﺋيل در لبنان ٢٠٠٦, دعوت به يک «هرج ومرج بنا کننده» در خاورميانه كرده بود که از آن «خاورميانهٴ نوينی» به پا خيزد ودر نتيجه, چنانکه داويد بن گوريون, نخسستين نخست وزیر اسراﺋيل ١٩٥٧ خواستار بود, لبنان, وبعد از آن تمام خاورميانه, به کشورک هاﺋی موزاییک مانند وریز در هم پاشیده شوند تا خطر وحدت واتحاد آنها برای همیشه مرتفع شود.[[3]](#footnote-4) بهاری که هم اکنون به خارزاری خونين تبديل شده وروز به روز خونینتر می شود. ویا در **لبنان** که **فردا** می خواهند همان بلا را - مجدّداً - به سرش بیاورند. سنّی ضد شیعی, مسلمان ضد مسیحی وآنجاﺋی که مسلمان/مسیحی ویا سنٌی/ شیعی نباشد مساﺋل قومی که همیشه هست, قومیّتهای دیگر هست, کُرد وعرب, ترک وعجم, بلوچ وایرانی, وهزار راه دیگر برای ویرانی. وآنجاﺋی که نه این باشد ونه آن, ایل وقبیله که هست. مثلاً در لیبی.

**لیبی... دیروز**

لیبی را ایتالیاﺋیها صد سال پیش درست هنگام سفرهای عبدالبهاء به غرب (١٩١٠-١٩١٣) اشغال کردند وفجایع شنیعی به بار آوردند. عبدالبهاء روزی ساکت وصامت نماندند بلکه مستمرّاً در خطاباتشان در غرب محکوم می ساختند.[[4]](#footnote-5) هجوم به لیبی را علناً «غیر مشروع»[[5]](#footnote-6) و«وحشی»می نامیدند. می فرمایند: « *اخبار نبرد بنغازی قلب مرا پر از اندوه می کند. تعجب می کنم تاچه حدی هنوز وحشيگری در دنيا رواج دارد. چطور ممکن است که مردم از صبح تا شام جنگ بکنند, همدﻴگر را بکشند وخون ﻴکد ﻴگر را برﻴزند. وبرای چه؟ برای تسخير قسمت دﻴگری از اﻴن دﻨﻴا. حتی حيوانات اگر با ﻴکدﻴگر بجنگند, علل واضح ومعقولی برای ﺁن دارند*»[[6]](#footnote-7). وبه همین علٌت ایتالیاﺋیها را «ملٌتی وحشی»[[7]](#footnote-8) خطاب می کردند. ایشان برای مردم حق مقاومت قاﺋل بودند. می فرمایند که اگر در مقابل عدوّی باغی طاغی صف جنگ بيارايند ومحاربه‌ ایشان  *مبنی بر نوايای صالحه باشد, فی الحقيقه اين قهر عين لطف و اين ظلم جوهرعدل**و اين جنگ بنيان آشتی است*.» [[8]](#footnote-9) وهمچنین: *« با شخص ظالم و يا خائن و يا سارق**نميشود مهربانی نمود زيرا مهربانی سبب طغيان او می‌گردد, نه انتباه او».[[9]](#footnote-10)*

امروز, صد سال بعد از آن روز نیز همان ایتالیا است, ولی این بار همراه با دگر کشورهای غربی که مجدداً به لیبی حمله کردند ومملکتی به جای گذاشتند ویران ومتشتّت, با ایلات وقباﺋلی به جان همدیگر افتاده. شهرها را خراب ومنهدم می کنند, وبعد از آن برای شرکتهای خودشان مسابقهٴ آزاد اعلام می کنند که بیاﺋید, بفرماﺋید, وبا پولهای نفط خود آنها بازسازی کنید.

 ضیاء بغدادی, از بنیان گذاران جامعهٴ بهایی در امریکا, در سفرنامهٴ خويش به فلسطین در سالهای ١٩١٩-١٩٢٠ می نويسد که عبدالبهاء از اوعلل شرکت کردن امريکا را در جنگ جهانی جويا شده واو شرح داده بوده است که بعضيها می گويند برای انسانيت وبعضيها می گويند برای منافع خودشان. عبدالبهاء در جواب گفتند: «*اين صحيح است. فقط به* *علّت منافعشان* («لأجل منافعهم»).[[10]](#footnote-11) می فرمايند: «*تمام اشکالات امروز وتمام اشکالات آينده ناشی از اين می باشد که امريکا معاهدهٴ صلح را قبول نکرد*.»[[11]](#footnote-12) ودر خصوص حملات نژادپرستان امریکا بر علیه سیاه پوستان آنجا می گویند که این «*در آینده سبب خرابی امریکا**خواهد شد*».[[12]](#footnote-13) درمورد اغلب مساﺋل عبدالبهاء بر سبیل مثال نرمش ولیونت از خود نشان می داد بجز در یک مسأله: مسألهٴ تعصّبات نژادی.[[13]](#footnote-14) می فرمایند:« *حضرت بهآء الله ما را ازهر تعصبى نجات داد. تعصّبات است كه عالم را خراب كرده. هر عدوات ونزاعى وهر كدورت وابتلاﺋﻲ كه در عالم واقع شده يا از تعصّب دينى بوده یا از تعصب وطنی يا از تعصّب جنسى يا تعصّب سياسى. تعصب مذموم ومُضرّ است, هر نوع باشد... بيست. هزار نفر را فداى اين امر عظيم نموديم...**اين است عمل وجانفشانى ما... ولى ساﺋرين فقط حرفى میزنند ويا بعضى بجهت فواﺋد شخصيّه وشهرت اسم خود بامور حسنه مبادرت مینمايند*»[[14]](#footnote-15) تأکید می کردند که حرف کافی نیست. عمل وجانفشانی لازم است. در یکی از مهمانیها ای که به افتخار اعیان وبزرگان شهر واشنگتن داده شده بود, علی رغم همهمهٴ اعتراض حضّار, عبدالبهاء به لویس گرگوری, سیاه پوستی که او به همین غرض دعوت کرده بود, نشیمن افتخاری را در دست راست خود تقدیم کرد.[[15]](#footnote-16) در آن زمان که کمتر سفید پوستی حاضر می شد با یک سیاه پوست سر یک میز غذا بخورد ونژاد پرستان «کوکلکس کلان» سیاهان را می کشتند وبه آتش می کشیدند, کاری متهوّرانه وحتماً می شود گفت انقلابی. در کنفرانسهای مساوات ووحدت سیاهان وسفیدان وترقی سیاهپوستان که خود مؤسس بعضی از آنها بوده شرکت وسخنرانی می کردند.[[16]](#footnote-17)

 ضیاء بغدادی شاید از اوّلین فعّالانی بود که برای تحقیق حقوق سیاهان جان خود را به خطر می انداخته وبه شهرهای خروشان سیاهان می رفته است.[[17]](#footnote-18) در تابستان ١٩١٩ که تحت عنوان «تابستان قرمز» شهرت یافت وآتش سوزی حومه ها ومحلّه های سیاه پوستان ومقاومت آنها به اوج خود رسیده بود, بغدادی «*تنها سفید پوستی [بود] که بیباکانه به محلّه های سیاهان در شیکاگو می رفته که غذا ومدد برای ایشان برساند*».[[18]](#footnote-19) بغدادی, مثل پدر خود محمّد مصطفی بغدادی وبرادر ارشدش حسین اقبال, دریافت کنندهٴ صدها لوح از قلم بهاءالله وعبدالبهاء [[19]](#footnote-20) بوده است.

چنانکه گفتیم, هنگام بحرانهای شدید ابرقدرتها وحکمرانان از هر وسیله ای استفاده می کنند که سلطهٴ خویش را پایداری بخشند. یکی از اینگونه وساﺋل تحریک, علاوه بر تعصبات مذهبی, احساسات قومیّتی, ملیّتگراﺋی وعلی الأخص نژادی می باشد. ایدﺋولوژی نژادپرستی (راسیزم) که در قرن نوزدهم در اروپا نشأت گرفت به اینگونه تعصبات خاصیت ونوعیت جدید وخطرناکتری داد. بحران جهانشمول دههٴ دوم قرن پیش مسبب بیکاری وگرسنگی گستردهٴ همهٴ اقشار وطبقات ملت در سراسر دنیا شده بود. ایدﺋولوژیهای ملیتگراﺋی ونژادپرستی وسعت یافته ودر آلمان حزب نازی را به قدرت رساند. در دوران سلطهٴ نازیها آنها یهودی ستیزی را که دارای ریشه های دیرینهٴ مذهبی می باشد به اوج رساندند ودر نتیجه ملیونها یهودی, کولی ومعوّق روانی وجسمی را در کوره های گاز کشتند. امروز دیگر شکی نمانده که سرمایه داران و کارخانه داران وبانک داران بزرگ امثال کروپ وتیسن ودویتچه بانک بودند که با پشتیبانی وهزینه گذاری های کلان خود به حزب نازی احساسات یهودی ستیزی در میان مردم وآتش زدن منازل, تجارتخانه ها وکنیسه های یهودیان را اوج داده بودند وبدینطریق توانستند سندیکاهای کارگری واحزاب کمونیست, سوسیال دمکرات ولیبرال را بدون مقاومت قابل الذکری منحل کنند وذهن مردم را از مبارزه برای سرنگونی سلطهٴ سرمایه داری مفرطشان منحرف سازند. جنگ خانمانسوزی که به راه انداختند ثروت وقدرتشان را چند برابر کرد وشکست آلمان به این سلطهٴ آنها کمترین اثری نگذاشت.

**اسلام ستیزی‘ دیروز... وامروز**

اسلام ستیزی, مانند یهودی ستیزی, از آنگونه تعصبات خطرناکی می باشد که مسبب فجایع بیشماری در تاریخ بشریت بوده وهنوزهم می تواند بشود. شاید کمتر به یاد مانده باشد که هردویشان هم نشأت بودند وهمزمان با یکدیگرنخستین مثالهای اینگونه فجایعِ را به بار آوردند. آن هنگامی بود که پاپ اوربان دوم همراه با نجبای اروپا در سال ١٠٩٥ مردم اروپا را دعوت به این کرد که برای «آزادی» بیت المقدس از دست «کفار» قیام وبه آن دیار مقدس لشکر کشی کرده وزمینهایش را تحت تصرفشان بگیرند. آنگاه نیز بحران اقتصادی واجتماعی شدیدی در سراسر اروپا به وجود آمده بود, اوضاع بندگی وارباب رعیتی, فقر وگرسنگی از یک طرف, ورقابت ومبارزهء نجبای جوان با یکدیگر, که بنا بر قوانین ملوک الطوایفی از ارث محروم بودند, از طرفی دیگر, نظم فﺋودالیزم را به خطر انداخته بود. این بحران یکی از علل اساسی جنگهای صلیبیان بود.[[20]](#footnote-21) امید تصرف کردن زمینهای وسیع در فلسطین هم نجبای جوان وهم انبوه مردمان گرسنه وبرهنه را به شور وهیجان انداخت, خون یهودیان ومسلمانان را ریخت ونظم فﺋودالیزم را جانی نو بخشاند. لشکریان جنگ مقدس در همان اول راه دست به «کافر کُشی» زده, یهودیان سر راهشان را در شهرهای اشپایر, وُرمز وتریر آلمان[[21]](#footnote-22) در کنیسه هایشان جمع کرده آنهارا با کنیسه هایشان به آتش کشیدند.[[22]](#footnote-23) چند سالی بعد که بیت المقدس را تسخیر کردند (١٠٩٩) مردمانش را - چه مسلمان, چه مسیحی وچه یهودی – قتل عام کردند وچنانکه خودشان در کتبشان تدوین کرده اند به قدری خون ریختند که «تا قوزک پا در خون» راه می رفته اند.[[23]](#footnote-24)

همان علل ومسبّبات اساسی جنگهای قرون وسطاﺋی امروز نیز صحت دارد. عبدالبهاء می فرمایند:«*اروپا جبّه خانه ای از باروت می باشد... رنجبران وزحمتکشان بی بضاعت وبی گناه وبدبخت را از طريق ماليات هنگفت مجبور به فراهم ساختن مهمات وتسليحات برای دولتهاﺌی می کنند که**جز تسخير واشغال سرزمينها وغلبه بر رقيبان خود چيزی در نظر ندارند*.(ترجمهء نگارنده)»[[24]](#footnote-25)

اینگونه لشکرکشی با سربازان وکشاورزان ومردمان گرسنه وپابرهنه ای را لیکن زمینهٴ فکری مناسبی را لازم است تا آنها یکباره – وان هم داوطلبانه ! - قیام کرده وبا شوق وهیجان عظیم راهی جنگی در آن طرف دنیا شوند. توقع وانتظارغنیمت بردن طلا وثروت کافی نمیباشد. اسلام ستیزی برافروخته وسوزاننده ای را لازم می بود که آنهم دوروزه پیدایش نمیکند. ده ها وصد ها سال لازم دارد تا بشود این طور یکباره با اولین شراره آتشی خانمانسوز از آن بر افروخته شود. پاپ ها وکشیشان اروپایی از آغاز پیدایش اسلام این دیانت را کفر حساب کردند, به استهزاء گرفتند وتا یک هزار سال بعد از ظهور اسلام هنوز حضرت محمد را در ادبیاتشان «مهاوند» می خواندند که «هاوند» معنی «سگ» می دهد.[[25]](#footnote-26) اورا «شیاد» می نامیدند, «دیوی» که اتباعش را - «محمدیان» را, اصظلاحی که از ترس کلمهٴ «مسلمان» هنوزهم به آنها می دهند - وادار به عبادتش کرده بود. بارتولومی ده هربلوه[[26]](#footnote-27), مؤلف *کتابخانهٴ شرقی* که دو سال بعد از مرگش در سال ١٦٩٧ به چاپ رسید ومنبع مهمی برای معرفی شرق به غربیان شد به اطلاع خوانندگان این کتاب وسیع الأنتشارش می رساند که «*این بود محمد, آن شیاد معروف ومؤلف* (!) *[قرآن] وبنیان گذار بدعت ضاله ای که آنرا دین می نامند وما آنرا محمدیه می گوﺋیم*»,[[27]](#footnote-28) به همان روشی که آیین بهاﺋی امروز نیز «طایفهء ضاله» خطاب می شود.

اسلام ستیزی, مثل یهودی ستیزی, ریشه هاﺋی بس عمیق وناگسستنی دارد وشاید بیش از تعصبات دیگر سد راه عظیم وحدت عالم انسانی می باشد. اسلام ستیزی امروز قدرت آن را دارد در هر لحظه دنیا را به خاک وخون بکشد. وظیفهٴ هر انساندوست می باشد که امروز از اینگونه روش فکری هشدار دهد واقلاً خود از آن پرهیز کند. عبدالبهاء تنها بزرگ مردی از شرق بود که روزانه در کلیساها وکنیسه های غرب, یعنی در قلب مراکز احتقار ودشمنی به اسلام, از اسلام دفاع می کرد, به حقانیت رسالهٴ آسمانی آن تأکید می کرد واز مشروعیت جنگ ونبردها وفتوحات صدر اسلام وسایر دورانهای تاریخ سخن می گفت. در لوح تولستوی گفته بود: « *به آن مرد محترم [تولستوی] بگو**غرب قرنهاست که بر شرق با سربازان واسبان خود تاخته, تا امروز نيز می تازد [ومانند راهزنان] سطو می كند, ومی خواهد با تمام قوا به اين حمله تا روز قيامت ادامه دهد. انبوه سربازان ایشان را می بینی كه مثل شيران از جنگل های غرب به ميدان های نبرد درشرق حمله برده اند... وبدين سبب لازم است كه اهل شرق در اكتشاف وسایل فعّالی**اقدام به عمل آورند, تا بدين ترتيب بتوانند از عزت وشرف واستقلال وآبروی خویش از دست تطاول گران غرب دفاع کنند... چنانکه اين در قرنهای نخستین [اسلام] معمول بوده است.* (ترجمهٴ نگارنده)»[[28]](#footnote-29) در بارهٴ این جور مساﺋلی برای غربیان صحبت می کردند که در ذهن آنها بر اساس آنهمه گذارشات مغرضانهٴ هزارساله تشکل یافته واسلام را بعنوان دیانت شمشیر وخونخواری مجسم ساخته بود. به آنها می گفتند: « *پس اينکه حضرت مسيح ميفرمايد که اگر کسی طرف راست تو را بزند طرف چپت را بياور, اين مقصد تربيت ناس**بود, نه مقصد اينست که اگر چنانچه گرگی ميان گلّه بيفتد و بخواهد جميع آن گلّهٴ گوسفند را بدرد آن گرگ را اعانت کنيد, بلکه اگر حضرت مسيح ميديدند که گرگی داخل گلّه شده است و جميع گلّه را محو خواهد نمود لابدّ آن گرگرا منع ميفرمودند.*» [[29]](#footnote-30) میرزا محمود زرقانی, نگارندهٴ سفرنامهٴ غبدالبهاء به غرب, گذارش می دهد:«(*بعد بعضی از آثار فتوحات ترکها از دور بنظر انور* [یعنی عبدالبهاء] *رسید فرمودند) ایرانیان وترکان اگر باهم مخالفت نمینمودند تا حال جمیع این ممالک در تحت اقتدار انها بود*».[[30]](#footnote-31) بیانات عبدالبهاء نمایانگر ستایشات بیکران ایشان از نبردهای مسلمانان در دورانهای مختلف است. تنها افسوسشان از این حیث است که اختلافات مسلمانان ومنافع شخصیشان مانع از این شده بود که ممالک دیگری را بتوانند فتح کنند.

بحرانهای کنونی دنیا, تروریزم وجنایاتی که به نام اسلام اجرا می شود زمینهٴ بس مساعدی بوجود آورده است که اسلام ستيزی بصورت خطرناکی گسترش يابد, تا حدی كه دنيا را در گريبانش می تواند گرفت, با فجايعی گسترده تر از سابق. اسلام ستيزی حتی نزد خود مسلمانان رواج پیدا کرده است, بخصوص ايرانيانی که به علت نارضايتی از اوضاع کنونی کشورشان دست به دامن همينگونه تصويرهای پوسيدهٴ عتيقه گذاشته اند که امروز بسيار مدرن شده است. رسانه ها وسايتهای انترنتيشان از اروپا گرفته تا امريکا پر از دشنام, متلکگوﺋی واستهزاء به اسلام می باشند, هرچه بيشتر گوﺋی بهتر.[[31]](#footnote-32) متأسفانه اينگونه افکار ميان بعضی از بهاییان نيز سرايت کرده است. اين ها يا بعلت نا آگاهی از جزﺋيات تاريخی وآثار بهایی در اين خصوص, ويا به علت زجر وعذابهای صد وشصت سال بهاﺋی ستيزی, چنین افکار به صورت ردالفعلی نزد آنها ايجاد شده وحتی به مجلهء *پيام بهاﺋی* نيز سرايت کرده است. چطور می شود بر سبیل مثال «احکام عصر حجری اسلام» نوشت؟ چطور می شود نوشت که «اسلام ماهیتاً (!) نظام پدرسالانه واستبدادی است» و«مسلمانان وقتی تعصب مطرح میشود, بسیار بدنامند».[[32]](#footnote-33) آيا عبدالبهاء اينطور اسلام را معرفی می کرد؟ اسلام استبدادی؟ چطور بشود که اينطور اصطلاحاتی از جعبه های فرسودهٴ اسلام ستيزی غربی در رسانه ای راه يابد که گفتمانش مبنی بر الوهیت همهٴ ادیان آسمانی ومنشأ واحد همگی ان ها می باشد؟ چرا در رابطه با لغو حکم جهاد در آﺋین بهاﺋی بشود گفت که «بر طبق تعالیم اخلاقی این آﺋین هرگونه اعتراضی به دگراندیشان مذموم است*, چه رسد به تحمیل اجباری دین به دیگران.*» ؟ ویا «امر به معروف ونهی از منکر در آﺋین بهاﺋی حرام است.»[[33]](#footnote-34) مگر در اسلام غیر از این نبود که از تحمیل اجباری دین بر دیگران عموماً به شدت ممانعت می شده است وسیاست تسامح در اسلام با تاریخ سایر ادیان از زمین تا آسمان فرق داشته بود تا لازم باشد بدینوسیله نمایانگر فرق بین «ما» و «آنها» شد؟ آیا لزوم دارد برای ابراز استقلالیت آﺋین بهاﺋی از اسلام این طور نوشت؟ آیا امر به معروف ونهی از منکر, یعنی امر به نیکو کاری ومنع از کاردار زشت در آﺋین بهاﺋی واقعاً حرام است؟ کجا؟ مرجع این گفتار کجاست؟ چه طور بشود اسلام را به عنوان «سنّتی انسان ستیز»(!) معرفی کرد؟.[[34]](#footnote-35) همچنين جایز نیست که در «یادداشت ماه» این مجله نوشته شود که « آﺌین اسلام...به سرزمین های دیگر از جمله ایران هم می رسید ونیازی به لشکرکشی ها وآن همه خونریزی ها نبود**.** اگر مدنیّت ساسانی با این حملات به ویرانی کشیده نشده بود وآﺋین حضرت محمّد نیز در کنار آﺋین حضرت زرتشت وسایر ادیان با الهام از کلام خدواند:"لا اکراه فی الدّین" به انتشار وهدایت مردم می پرداخت, صفحات تاریخ امروز گواه تحقّق رویدادهای دیگری بود وسلالهٴ طاهرهٴ حضرت رسول اکرم نیزدر ایران زمین استقرار می یافت. ولی زهی تأسّف که جنگ وستیزه برای این انتشار انتخاب شد»[[35]](#footnote-36) زهی تأسف؟ مگر در آثاربهایی جاﺋی در بارهٴ نبردهای صدر اسلام ابراز تأسف شده است؟ عبدالبهاء از این ستیزهای صدر اسلام هیچگاه ابراز تأسف نمیکردند بلکه دایماً تحسین وتمجید! اگر فتح ایران همراه با لشکرکشی نبود شاید باعث استقرار سلالهٴ رسول اکرم در ایران می شد؟ مگر الحمد لله همینطور نشده است؟ مگر سیّد علیمحمد باب از همین سلاله نبود؟ مگر هزاران هزار سیّد در ایران دلیل بر استقرار این سلالهٴ مبارکه در ایران نیست؟ واصلاً اینگونه موشکافی های غلط ومغالطه آمیز به چه غرض؟ اینگونه کلام شاید «مدرن», وشاید نیزتقلیدی از افکار اسلام ستیزی غربیان باشد, ولی کاری به اصول عقاید دیانت بهاﺌی ندارد, بلکه نزد دیگران گمان های غلطی به خصوص رابطهٴ دیانت بهاﺌی با اسلام ایجاد می کند, به تهمت باطلهٴ اسلام ستیزی بهاﺌیان دامنه می زند وبیخودی «دلیل» غیر صحیحی را مجّاناً در دست دشمنان این آیین قرار می دهد.[[36]](#footnote-37)

**اسلام ستیزی وفتح ايران**

شرحی که از «یاد داشت ماه» *پیام بهاﺋی* آوردیم نا آگاهانه در تطابق با افکاری می باشد که اسلام را علت ویرانی ایران وفروپاشی فرهنگ باستانیش می داند وامروز معجون غریبی از اسلام ستیزی ووطن پرستی مفرط وبی حد وحسابی میان بعضی از ایرانیان را تشکیل داده است که گوﺋی می خواهند ایدﺋولوژی فاشیستی «خاک وخون» را تجدید کنند. بلا شک وطن دوستی احساسی می باشد شخصیت ساز. آن کشوری که در آن نشو ونما کرده ایم نمیشود دوست داشتنی نباشد. ولی, مثل همه چیز, این احساس از حد اعتدال بگذرد, وطن پرستی شود, خطرناک وخانمان سوز می شود. خطرات وطن پرستی مفرط داﺋماً توأم با احساس برتری می باشد. برتری وطن من بر وطن تو, ونهایتاً برتری خود من و«نژاد» من بر تو ودیگران. وطن پرستی زیربنای نژاد پرستی می باشد. نژاد پرستی بدون وطن پرستی غیر ممکن است. هر دو باعث فجایع بی حد وحساب شده اند وهر دو معوّق اصلی وحدت بشر هستند. چطور بشود با کسی متحد شوی که تو او را پستتر از خود وکشورش را پستتر وعقب افتاده تر از کشور خودت می پنداری؟ هر شخص انساندوست باید از این دو آفت خونخوار نه فقط پرهیز کرده بلکه داﺋماً نیز از عاقبتهای وخیم آن هشدار دهد.

 عبدالبهاء در بارهٴ اینگونه وطن پرستی وناسیونالیزم مفرط می فرمایند: « *در وقتی که من در اروپا بودم هر ملّتی ميگفت وطن وطن وطن. من ميگفتم جانم اين چه خبر است. اين همه هياهو از کجاست؟ اين وطنی که شما برای آن داد و فرياد ميکنيد روی زمين است, وطن انسان است, هرکس در هر جا ساکن شود وطن او است. خدا اين زمين را تقسيم نکرده است. جميع يک کره است. اين حدود که شما تعيين کرده ايد, اين حدود وهمی است. حقيقت ندارد*»[[37]](#footnote-38)

وهمچنین :ِ« *واین فکر وطن اگر درضمن داﺌرهً محصوره ماند سبب اول خرابی عالمست. هیچ عاقلی وهیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید»[[38]](#footnote-39)*

فتح ایران یکی از مساﺋلی است که نزد بعضی از اینگونه ایرانیان وطن پرست ممرّی برای برافروختن احساسات نژاد پرستانه می باشد. برای آنها اسلام وفتح ايران سبب انحطاط وخرابی ایران شده بود که اثراتش بایست امروز قلع وقمع شود, از واژه های عربی گرفته تا هر چهیادگار دیگر از اسلام است پاکسازی شود. اینجا فرصت بازگوﺋی عظمت فرهنگی که اسلام از راه التیام دادن اقوام وفرهنگهای متعدد وبه وسیلهٴ سیاست مدارا وتسامح مذهبی خود تأسیس کرده بود وبدینطریق فرهنگ,علوم وتمدن را در اروپا مدیون خود ساخت نیستیم.[[39]](#footnote-40) لیکن همیشه فرصت استماع به بیانات عبدالبهاء در این شأن.

میرزا محمود زرقانی در این خصوص بر سبیل مثال در کتاب *بدایع الآثار* از بیاناتشان نقل می کند که فرمودند: «*وهمچنین دربدو اسلام چون ملّت فرس بر دولت روم غالب شد منکرین اسلام استهزا وتمسخرمی کردند زیرا فارسیان را غیراهل کتاب وملّت روم را اهل کتاب می دانستند. لهذا می گفتند اگر اهل کتاب را برسایرین تقدّم وفضیلتی بود چگونه روم مغلوب ملّتی مانند فارسیان میشد. آن بود که آیهٴ مبارکه \* الم غلبت الرّوم وهم من بعد غلبهم سیغلبون \**(سورهٴ الروم, آیه ٢)  *نازل شد که هرچند روم مغلوب شد ولی بزودی غالب خواهد گردید. بعد چون روم غلبه نمود علمای اسلام در جمیع تفاسیر این قضیّه را اعظم برهان وخارق عادات شمردند. امّا در این ظهور اینگونه آيات وتبینات را انكار مينمايند وبه هيچوجه متذكّر نمى شوند. چه قدر بى انصافى است.»[[40]](#footnote-41)*

این سوره به مغلوب شدن رومیان به دست پادشاه ساسانی خسرو پرویز(٥٩٠-٦٢٨) در سال ٦١٤ وتسخیر اورشلیم وربودن صلیب حضرت مسیح به تیسفون اشاره می کند. این پیروزی ایران, چنانکه در این سوره پیش بینی شده بود, ده سال بعد به غلبهٴ مجدد روم در سال ٦٢٤, مرگ خسرو وشروع فروپاشی امپراطوری ساسانیان شد. البته در این روایت عبدالبهاء از پیروزی رومیان بر ایرانِ پرعظمت ساسانیان هیچ ابراز تأسفی نمیکند بلکه آنرا, مثل سایر مسلمانان, دلیلی بر حقانیت وعده های الهی می شمارد.

رسول اکرم را مغرضین داﺋماً با مسخره ومتلک گوﺋی هایشان اذیت می کردند. زرقانی باز در رابطه با فتح ایران می نویسد:

«*(پس شرحی از بدایت امر اسلام وذلّت وبلای رسول انام میفرمودند که) در چنان حالتیکه بحفر خندق مشغول بودند وعدهٴ غلبهٴ اسلام بردول وملل کسری وقیصر میدادند وبعضی از منافقین بیکدیگر می گفتند که انّ محمّداً یعدنا ان نأکل خزینة کسریٰ وقیصر ونحن نخاف ان نخرج الی الغاﺋط* [يعني محمّد به ما وعده می دهد كه ما خزينهٴ انوشيروان وقيصر روم را تصرّف خواهيم كرد در حاليكه ما اكنون حتّى از رفتن به مستراح ترس داريم]  *وعدهٴ حضرت را استهزا می کردند. اما چون امر اسلام مؤیّد ﺒتﺌییدات آسمانی بود, همان منافقین در وقت فتوحات اسلام فریاد برآوردند که هذا ما وَعَدنا الله ورسوله الی آخر بیانه الأحلی.*»[[41]](#footnote-42)

دکتر ضیاء بغدادی در سفرنامهٴ خود در رابطه با جشن به تخت نشستن ملک فیصل اوّل (١٩٢٠-١٩٣٣) می نویسد:

 « *مولی* [عبدالبهاء] *گفتند: "تأسیس سلطنت امکان ندارد جز از راه فراهم کردن وساﺋل جنگ وآماده کردن ارتش. لیکن اعراب امروز خیال می کنند که سلطنت را بتوانند به سهولت وراحتی در دست بگیرند... این ملت وقتی آخرتش درست می شود که کارش را مثل روزهای اوّلش [در صدر اسلام] روبراه کند." و آنگاه مولی* ***از*** *شجاعت وفتوحات اعراب در قدیم صحبت کرده وگفتند: "سران اعراب مغیره [[42]](#footnote-43) را به سردار ارتشهای ایرانیان فرستاد که بر تو می باشد قبول کردن یکی از این سه شرط: (١) ایمان به دین اسلام (٢) پرداخت جزیه (٣) جنگ. سردار ایرانیان خندید وبا استهزاء به او گفت: بر روی سر وچشم! مغیره به او گفت: نخند سردار! خواهش می کنم از تو, جدّی حرف بزن وجواب مرا بده. یکی از آن مطالب سه گانه را اختیار کن. سردار خندید... وگفت: شما ای کسانی که ملخ وقورباغه می خورید ولخت وعریان می باشید! آیا از یاد بردید که ما در سابق چه بر سرتان آوردیم؟ مغیره در جواب گفت: بلی, ما همان طوری بودیم که گفتی. لیکن اکنون به وسیلهٴ دین محمدی جزیرهٴ عرب که از جهالت تاریک بود امروز به نور ایمان وعلم درخشنده شده است. آنگاه اورا ترک کرده ونزد سران اعراب برگشته وآنها خود را آمادهٴ جنگ ومبارزه کردند. سردار ایرانیان نیز ارتشی مجهز کرده که اعراب را شکست داده به جزیرهٴ خودشان برگرداند, لیکن اندکی بعد رسولی از نزد ارتش ایرانیان رسید در طلب مدد, واندکی بعد رسول دیگری در طلب تمام ارتش, وچندی نگذشت که رسول سومی هراسان رسید که همه فرار کرده اند... پادشاه نیز که دید چه بلاﺋی بر سر نظامیانش آمده بود, او هم فرار کرد, اما اعراب اورا تعقیب کرده وکشتند...[اعراب] در یکی از جنگهای عظیمشان١٢ نفر از سربازهایشان کشته شدند, اما ارتش صبر کرد تا بدست سردار سیزدهمینشان پیروز شد. هر یک از این سرداران در هنگام مرگ نیز سردار دگر را یاری می کرد. این طور اعراب جنگ می کردند. با جانهایشان جنگ می کردند, نه با اقوالشان وفریاد وطن, وطن!* (ترجمهٴ نگارنده).»[[43]](#footnote-44)

 عبدالبهاء نه فقط ابراز تأسفی از آن جنگ وستیزهای صدر اسلام نمیکند بلکه با دو مثال مختلف از شجاعت وبسالت اعراب تمجید وتحسین می نماید. یاد آور می شود که اعراب در فتوحاتشان از قانونی تسامح گرانه اتّباع می کردند. فوراً هجوم نمیکردند بلکه اوّل دعوت به پذیرفتن اسلام می کردند و به دشمنان در مقابل پرداخت جزیه (مالیاتی معیّن) برای مال وجانشان امان می دادند ودشمن دیروز را به عنوان «هموطن» قبول می کردند. ایشان ابراز هیچگونه ناراحتی یا کدورت نمیکنند که کشورشان به دست مردمانی «غریب» تسخیر شده و به غارت رفته بود. برای ایشان حاملین پیام دیانت نوین شأن ومرتبهٴ عظیمتری دارند تا «هموطنان» ایرانی آن دوران. وبا «اعراب ملخ خور», که همنظیر «جهود مفت خور» وخیلی دیگر از اینگونه متلک و«شوخی» هاﺋی که در حقیقت برای تحقیر اقوام دیگر امروز هم رواج زیاد دارند, آن معلم بزرگ انسانیت در حقیقت درس اخلاق به همه می دهند. تعلیم می دهند که احساسات برتری بر اقوام دیگر بی اساس وپوشالی می باشد وبسی نتیجهٴ معاکس بر توقعاتمان ببار می آورد. وباز تذکّر می دهند که شعارها وفریادهای «وطن, وطن» کافی نیست, بلکه آنها باید با جانهایشان جنگ ومبارزه بکنند, مثل اعراب در صدر اسلام , واینکه «تأسیس سلطنت امکان ندارد جز از راه فراهم کردن وساﺋل جنگ وآماده کردن ارتش*.*» آشکار است که ایشان از اینگونه مبارزات اسلام در دورانهای متعدد صحبت می کنند واز صمیم قلب تمجید وتحسین می کنند وچنانکه در لوح تولستوی نیز تأکید کرده بودند: « *اگر محاربه با شمشیر میبود اسلام غالب بر عالمیان میشد*».

 **مسألهٴ اعدام یهودیان بنو قریظه**

واقعهٴ اعدام یهودیان قبیلهٴ بنو قریظه در ایّام حضرت رسول مثال دیگری می باشد که اسلام ستیزان از آن سوء استفاده می کنند تا ماهیت «خونخواری» اسلام ومسلمانان را نزد مردمان ساده لوح وبی اطلاع را «ثابت» کنند. آنرا حتی به عنوان دلیلی بر «تنفّر اسلام از همگی غیر مسلمانان» (!) ابراز می کنند, چنانکه یکی از قبطیان مصری مسیحی, و به غیر از او اسلام ستیزان بی شماری از شرق وغرب به هزار ویک رسم در سایتهای خود می نویسند. [[44]](#footnote-45) اسلام ستیزی «مدرن» شده است. حتی در میان ایرانیان رواج پیدا کرده است.[[45]](#footnote-46) دانشمند فرهیخته دکتر آرش نراقی در جوابگوﺋی این ظاهره خوب می گوید: «آيا اين دوستان معتقدند كه مراسم چندش آوری كه برخی شيعيان غالی در اهانت به بزرگان اسلام اجرا می كنند "رهايی بخش" است؟ آيا اين افراد از اهانت به مقدسات پيروان آيين بهاييت در ايران هم دفاع می كنند؟ چه رهايی ای در فحاشی به پيامبر اسلام يا "احمق" خواندن دين داران وجود دارد؟»[[46]](#footnote-47)

 جالب این می باشد که همین واقعهٴ بنو قریظه در نظر یهودی ستیزان نوین مسلمان دلالت بر شرارت فطری وابدی یهودیان تا روز قیامت عنوان می شود, وحتی دولتمداران کنونی مسلمان را مخالفانشان متهم به این می کنند که اصل ونسبشان به بنو قریظه بر می گردد که بدینوسیله پلیدی فطری آنان را ثابت بکنند.[[47]](#footnote-48) اسلام ستیزی با یهودی ستیزی مجدداً هم آغوش می شود.

اعدام فجیعانهٴ ما بین ٤٠٠ تا ٩٠٠ نفر از مردان این قبیله, با هر معلّلی که می داشته, از دیدمان امروز بلا شک فعلی قساوت انگیز, شدید وغم انگیز می نماید. بهاءالله خود شرح می دهند چطور در ایّام طفولت قبل از اظهار امر هنگام مطالعهٴ کتابی از این واقعه اطلاع پیدا کرده بودند واز آن وقت به بعد مغموم ومحزون ماندند. می فرمایند: « *در طفوليت در کتابيکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده, غزوه اهل قريظه را مشاهده نمود و از آن حين مهموم و محزون بود, بشأنيکه قلم از ذکرش عاجز. اگر چه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمين نبوده ولکن چون دريای عفو و فضل بيکران مشاهده ميشد لذا در آن ايام از حقّ جلّ جلاله ميطلبيد آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی الارض بوده*».[[48]](#footnote-49) این واقعه بعداً یکی از اسباب لغو حکم جهاد در آیین بهایی شد.

حال ببینیم عبدالبهاء به نقل از زرقانی در این خصوص چه می گویند تا آنگاه کلمه ای چند در زمینهٴ تاریخی این واقعه را مرور کنیم:

«*وچون سرمیز تشریف بُردند از تواریخ اواﺋل اسلام حکایات ومطالب مفصّله فرمودند تا بیانات مبارکه منتهی باین شد که با وجود انکه یهودیان معاهده نموده بودند با حضرت که دست از پا خطا نکنند تا محفوظ ومأمون مانند معذلک رفتند باقباﺋل قریش برضد اسلام صف آراستند تا آنکه حضرت را با اصحاب محصور ومجبور بحفر خندق کردند. اتفاقاً یکی از یهودیان خود سبب نفاق بین قباﺋل قریش واسراﺋیلیان[[49]](#footnote-50) وفراری آنان شد. آن بود که مجال حفظ وصیانتِ اسلام از خدعه وشرّ آنها دست داده, هفت صد نفر از آن دشمنان عهد شکن را یک روز قمع وقلع نمودند. اگر نه این قضیّه بود, باز با قباﺋل همعهد شده تیشه برریشهٴ اسلام میزدند وتمکّن امر وصیانت اسلام صعب می شد, ولی کسانیکه از حِکَم* [حکمتهای] *الهیّه ووقایع تاریخیّه کما هو اطّلاع ندارند لسان اعتراض گشایند ودراین قضیّه محض غرض وبیخبری ایراد کنند انتهی*»[[50]](#footnote-51)

شرح عبد البهاء البته نسبت به بیانات بهاءالله مفصلتر وجامعتر است. شرح وفهم ایشان از جزﺋیات این واقعه اینجا با بررسیهای تاریخی کاملاً مطابقت می کند.

١- *«از تواریخ اواﺋل اسلام حکایات ومطالب مفصّله فرمودند»* دلالت بر این می کند که عبدالبهاء در مناسبات مختلفی در بارهٴ جریانات صدر اسلام صحبت می کرده اند.

٢- «یهودیان معاهده نموده بودند *با حضرت که دست از پاخطا نکنند تا محفوظ ومأمون مانند*»:

دشمنی قریش با حضرت محمد وزجر وعذابی که به ایشان واتباعشان وارد می کردند یکی از علل هجرت به مدینه بود که قبل از هجرت رسول اکرم (٦٢٢) به یثرب معروف بود. اما علت اساسی دیگر هجرت دعوتی بود که نمایندگان اهل یثرب از او کرده بودند که بیاید به یثرب حکومت کند وبه جنگ داخلی میان- قبیلگی وخونریزیهای لا متناهی دو قبیلهٴ بزرگ اوس وخزرج وسایر همپیمانانشان به عنوان داوری بی طرف خاتمه داده وصلح برقرار کند. آنها از تعالیم الهی نوینش شنیده بودند, بعضیهایشان نیز اسلام آورده وبر اختلافات ایلاتی خود غلبه یافته به وحدت والاتری ناﺋل شده بودند.

مردمان شبه جزیرهٴ عرب وحجاز را عموماً بدویان عرب تشکیل می دادند, ایلاتیانی سیّار, متنقّل وپراکنده که نظمی عالیتر از نظم ایل وقبیله نمیشناسند و قبول هم ندارند. اعلی ترین فرم وحدت یابی در چنین جامعه ای پیمان بین یک یا چند قبیلهٴ کهتر با یک قبیلهٴ مهتر می بوده است وتنها قانونی که در چنین جامعه ای بتواند جلوی قتلهای بی حد وحساب را بگیرد همان قانون دیرینهٴ همگی ایلات دنیا بود, «چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان» (سفر خروج ٢١:٢٤). وچون در چنین صحرا ها واقیانوس های بیکران ولامتناهی از رمل, وانتقام جویی وتلافی ساده نمی باشد, لذا خونریزی مفرط به همین علت نیز بسیار محدود بود.

لیکن در شبه جزیره شهرنشینانی نیز بودند که در شهرهاﺋی بزرگ مثل مکه وطاﺋف می زیسته واغلب از راه تجارت ثروتمند شده بودند, ویا ساکنین شبه مستقر وته نشین واحه ها وآبادیهاﺋی که هنوز به عنوان شهر تکامل نیافته بودند, مثل یثرب که بعداً به اسم مدینه معروف شد. اوضاع اجتماعی وقانونی اینگونه جامعه های در حال انتقال عموماً درهم برهم ومختلّ بود. قانون « چشم به عوض چشم» اینجا, برعکس جامعهٴ صحرا نشین, باعث خونریزی و جنگ داخلی لامتناهی می شد. قاتل دیگر در عمق صحراها ناپدید نمیشد, وچنانچه هم میشد, سایر افراد قبیله اش در همان آبادی که مستقر بودند داﺋماً در دسترس کینه جو باقی می ماندند. انتقام وانتقام متبادل حلقه ای ناگسستنی از خونریزی ایجاد کرده بود که خواستار راه حلّی بنیادین بود. قوانینی جدید ونظمی نوین لازم بود که صلح واستقرار بر قرار شود, وحدت دیگر به درون قبیله منحصر نباشد بلکه به وحدت واتحاد میان قباﺋل متعدد ارتقاء یابد. به وحدت میان اهل یک شهر, یک کشور, یک امّت تبدیل شود. قدم به قدم, پله به پله, مو به مو. فقط بدینطریق می شود حکم اعدام بنی قریظه را درک کرد.

هنگام بیعت فرستادگان یثرب با محمد وی برای آمدن به مدینه برایشان شرط گذاشت که تمام مردمان مدینه باید او را به رهبری واحکامش را قبول داشته ومخالفت نورزند تا بشود امورشان را حل وفصل کرد. مردمانی که تا آنگاه فقط حکم بزرگ قبیلهٴ خود را قبول داشته بودند ولا غیر می بایست یک باره حکم شخصی را قبول کنند که نه از قبیلهٴ خود ونه حتی از قبیلهٴ همشهری ودشمن خود, بلکه از شهری دیگر ودور می آمده است. برای همگیشان کاری بس دشوار وبلاشک طاقت فرسا. اهالی مدینه در ان ایّام علاوه بر **(١)** مشرکین**,** که هنوز بر اعتقادات دیرینهٴ چند خدایی خود متمسک بودند, عبارت بودند از (٢) انصار, مسلمانانی که از «اوس» و«خزرج» بودن خود گذشته وبا (٣) مهاجرین که همراه محمد از مکه مهاجرت کرده بودند پیمان برادری بسته بودند, (٤) منافقین, کسانی که به صورت ظاهر اسلام آورده وتحت رهبری عبدالله ابن اُبیّ منتظر فرصتی بودند که خیانت کنند و (٥) یهودیان, که آنها نیز قبیله های بزرگتر وکوچکتر متعددی را تشکیل می دادند که یا همپیمان اوس ویا خزرج بودند وبا یکدیگر, مثل سایرین, جنگ وستیز می کردند وخون همدیگر را می ریخته اند. یعنی از چیزی به عنوان یک جماعت واحد ومتحدی به نام «یهودیان» در مدینه نمیشود صحبت کرد.

محمد هنگام رسیدن به یثرب, ویا اندکی بعد از آن, با همگی مردمان مدینه عهدنامه ای بست (صحیفة المدینة), معاهده ای که عبدالبهاء به آن اشاره می کنند. این عهدنامه توسط محققین واستادان معتبر تاریخ در اروپا به عنوان «قانون اساسی» یا «اساسنامهٴ» مدینه عنوان شده. بدین علت حضرت رسول به عنوان «پیغمبر ودولتمدار»معرفی می شود.[[51]](#footnote-52) بایست یادآور شد که این اصطلاح معمولاً به قانون اساسی امریکا (١٧٨٧) وعلی الأخص فرانسه (١٧٩١) دو سال بعد از انقلاب کبیر داده شده است که بعداً به اساسنامه های مدرن کشورهای دیگر نیز داده می شود. عهدنامهٴ مدینه شامل مهمترین اصول شهروندی می باشد: ١- آزادی دین وعقیده برای همه, حتی برای مشرکین (!) ٢- مساوات از نظر قانون وتحمل وظاﺋف, چه در هنگام جنگ, چه در ایّام صلح ٣- وحدت جامعهٴ اهل مدینه, با در نظر گرفتن واحترام به وحدت مسلمانان وسایر گروه ها وقباﺋل مدینه, یعنی وحدت در کثرت, واین هم هزار سال پیش از رواج اینگونه مبادیء در اروپا. مدینه نخستین هستهٴ دولت اسلام بود که بر اساس همین عهد نامه تأسیس شد.

رسول اکرم در این عهدنامه یهودیان را به صورتی خاص مخاطب قرار می دهند. ١- به یک یک دسته ها, طایفه ها وقباﺋلشان تأکید می کنند که با یکدیگر وبا مسلمین برابر هستند. ٢- با استناد به اصل \*لا اکراه فی الدین\* (سورهٴ بقره آیهٴ ٢٥٦) تأکید می فرمایند «وان یهود بنی عوف أمّة مع المسلمین, للیهود دینهم وللمسلمین دینهم»[[52]](#footnote-53) , یعنی یهودیان قبیلهٴ بنی عوف با مسلمانان یک امّت واحدی را تشکیل می دهند ویهودیان دارای دین خود می باشند که کسی را دخالت کردن در آن جایز نیست, ومسلمین نیز همینطور دارای دین خود می باشند که کسی را دخالت کردن در آن جایز نیست. ٣- تذکّر می دهند که یهودیان مثل سایرین وظیفه دارند که, مخصوصاً هنگام جنگ, به یاری دیگران برسند, ٤ - از تماس گرفتن با دشمنان پرهیز کنند و٥- هیچگاه پیمان شکنی نکنند, چه که این انها را از حقوقشان محروم می سازد. اشکار می باشد که این عهدنامه کمترین فرقی با حقوق شهروندان یک کشور مدرن امروزه را ندارد. چنانکه در بیان عبدالبهاء آمده است این معاهده **برای** این بود که یهودیان « *محفوظ ومأمون مانند»* به شرط اینکه « *دست از پاخطا نکنند».*

مسلمانان در این دو سالهای نخستین هجرت مناسبات بسیار خوبی با یهودیان داشتند. قبله شان هنوز بیت المقدس بود. بسیاری از سنتهای یهودیان را اجرا می کردند, از جمله صیام عاشورای یهودیان را. ولی یهودیان رسول را مسخره می کردند ونبوّت اورا به استهزاء می کشیدند. کوششهای رسول که بیاﺋید متٌفق باشیم که اقلاً هر دویمان همان خداوند را عبادت می کنیم (سورهٴ آل عمران ٦٤و ٦٥ الخ) همگی بی نتیجه ماند. در روزهای قبل از نبرد احُد بود که این مناسبات روی به دگرگونی گذاشتند. در این مرحله بود که آیهٴ ١٤٤ سورهٴ بقره نازل شد وقبله به کعبهٴ مکرّمه تحویل یافت.[[53]](#footnote-54)

٣- «*معذلک رفتند باقباﺋل قریش برضد اسلام صف آراستند*»

قریش بعد از هجرت رسول نیز دست از دشمنی وکینه جویی بر نداشت. جنگهای بدر (٦٢٤), أُحُد (٦٢٥) وخندق (٦٢٧) وقوع یافت. در احُد منافقین خیانت کرده وباعث تلفات زیاد بین سپاهیان اسلام شدند. اوضاع مدینه نیز راحت نبود ویهودیان به اذیتهای خود ادامه می دادند. روزی چند از نبرد بدر نگذشته بود که واقعه ای اتفاق افتاد که منجر به تبعید یهودیان قبیلهٴ بنوقینقاع از مدینه شد. آنها مسلمانی را که یکی از یهودیان ان قبیله را کشته بود بنا بر سنت های ایلاتی به قتل رسانده ودر حصارهای خود بست گرفتند. قلعه نشینی بنوقینقاع به عنوان اعلان جنگ وپیمان شکنی عهدنامه تلقی شد. قلعه های انها محاصره شدند, اهل قبیله بعد از دو هفته تسلیم وبه شرط ترک اسلحه ووساﺋل زرگریشان مجبور به ترک مدینه همراه با زنان وبچه هایشان شدند. کعب ابن اشرف, یک شاعر یهودی از قبیلهٴ بنوالنضیر که از مدینه فرار کرده ونزد قریش پناهنده شده ودست به استهزاء اسلام می زد, در مکه به دست مسلمانانی به قتل می رسد که اهل قبیله هاﺋی بودند که همپیمان بنوالنضیر بودند. چیزی که در دوران قبل از اسلام غیر قابل تصور بود ودلالت بر این می باشد که پیمان گذاری های دوران جاهلیّت کم کم فروپاشیده وجای به طرز تفکیر فرا- قبیلگی نوینی باز می کرد. هنگامی که چندی بعد دو گروهی که به مدینه می رفته اند که اسلام بیاورند در کمینی کشته شدند, حضرت رسول نزد بنوالنضیر رفته که بر اساس عهدنامه دیه یا خونبهای مقتولین را بگیرد. آنجا محمد احساس کرد که آنها سنگ بزرگی را می خواسته اند بر سرش انداخته اورا بکشند. تصمیم گرفته شد این قبیله نیز تبعید شود. به ان ها اجازه داده شد که نخلستانهایشان تحت تصرفشان بماند. لیکن بنوالنضیر نیز دست به قلعه بندی زده, محاصره وبعد از دو هفته مجبور به تسلیم شدند. لیکن این بار بدون حقوق مالکیت نخلستانهایشان واموالشان که در میان مهاجرین قسمت شد. النضیر به واحهٴ خیبر رفته همپیمان قریش شدند وبرعلیه دولت نوزاد اسلام توطﺋه کرده ودر جنگ خیبر بر علیه رسول جنگیدند وباز هم باختند.[[54]](#footnote-55)

٤- «*یکی از یهودیان خود سبب نفاق بین قباﺋل قریش واسراﺋیلیان وفراری آنان شد*»:

 اشاره باید باشد به جریان کعب ابن اشرف ودو گروهی که در راه اسلام اوردن کشته شده بودند که در بخش سابق به ان اشاره رفت.

٥- «*آن بود که مجال حفظ وصیانتِ اسلام از خدعه وشرّ آنها دست داده*»:

دسیسه وخدعه های یهودیان مدینه بر علیه مسلمین داﺋمی بود. اما بیان عبدالبهاء اینجا اشاره به دسیسه های بنو قریظه می باشد که هنگام حصار خندق می خواستند قریش را به داخل شهر راهنماﺋی کنند. چنانکه انها موفق شده بودند می توانستند مسلمین را آنگاه از عقب غافلگیر کنند.[[55]](#footnote-56) عبدالبهاء توضیح می دهد که تصمیم به اعدام مردان ان قبیله برای حفظ وصیانت اسلام لزومی حیاتی داشت.

٦- «*تا آنکه حضرت را با اصحاب محصور ومجبور بحفر خندق کردند*»:

روز ٣١ مارس ٦٢٧ قریش که می خواست یک باره کار مدینه را خاتمه دهد وموفق شده بود پیمانی با قبیله های دیگری بر علیه اسلام تشکیل دهد بر رأس ١٠٠٠٠ رزمنده به مدینه حمله کرد. اما رسول اکرم خندقی دور مدار مدینه حفر کرده بودند که مانع از عبور سوارهٴ قریش شد. این اغلب بنا بر پیشنهاد صحابه گان ایرانیشان امثال سلمان فارسی بود که با فن خندق کنی, بر عکس اعراب بادیه نشین, آشنا بودند. علی رغم دسیسه های بنو قریظه هجوم قریش خنثی وبه محاصرهٴ مدینه تبدیل شد. بعد از دو هفته پیمان بزرگ قریش با قباﺋل درهم پاشید وراه برای فتح مکه (٦٣٠) باز شد.

٧- « *هفت صد نفر از آن دشمنان عهد شکن را یک روز قمع وقلع نمودند*»:

بعد از شکست قریش حضرت رسول سپاهیان اسلام را بر علیه بنو قریظه فرستاده وآنها را مجبور به تسلیم شدن کردند. لیکن ایشان داوری را به سعد ابن معاذ محوّل کردند که در نبرد سخت زخمی شده بود. بنو قریظه در جنگهای داخلی یثرب همپیمان اوس بودند وسعد همپیمانشان. پس آن سعد بود, حلیف وهمپیمان دیرینهٴ بنو قریظه, که حکم اعدام مردان ان قبیله وبرده گرفتن وفروش زنان وبچه هایشان را گرفت. دلالتی دیگر بر ترجیح دادن سعد به وفاداری خود به اسلام بر وفاداری به نظم قبیله گی وبه همپیمانان دوران جاهلیت.علی رغم اعتراض عدیدی از همپیمانان سابقشان مردان بنو قریظه را سر بریدند ومحمد خود اجرای حکم را نظارت کردند.[[56]](#footnote-57)

٨- «*اگر نه این قضیّه بود باز با قباﺋل همعهد شده تیشه برریشهٴ اسلام میزدند وتمکّن امر وصیانت اسلام صعب می شد*»:

عبدالبهاء توضیح می دهد که اگر مردان بنو قریظه محکوم به اعدام نشده بودند با سایر دشمنان اسلام صف آراﺋی کرده, خسارت جبران ناپذیری به اسلام وارد می کردند. تمام جزﺋیات واقعه برایشان معلوم وآشکار می باشد ولذا ابراز تأسف واحساس اندوه از این ماجرا نمیکنند. روایت ایشان در تطابق کامل چه با مراجع تاریخی اسلام وچه با نتیجهٴ تحقیقات امروزهٴ دانشمندان واسلام شناسان معتبرغربی هم می باشد.

 در نظر خیلیها که بر جزﺋیات ماجرا وارد نیستند, علی الأخص غربیان که فقط با یهودی ستیزی دیرینهٴ کلیساهای غربی آشنا هستند اما چیزی از تسامح هزار سالهٴ مسلمانان نسبت به یهودیان وپناه دادن ایشان نمیدانند, تبعید قباﺋل یهودی قینقاع ونضیر واعدام بنو قریظه در وهلهٴ اول در ردیف همین تصویرهای کلیشه ای ونمط مانندشان قرار می گیرد. اما در حقیقت این مسأله نه از دور ونه از نزدیک ربطی به یهودی ستیزی دارد. اغلب محققین نامدار نیز, چه یهودی وچه غیر یهودی, تأکید بر همین می کنند.[[57]](#footnote-58) تنها علت آن حکم اعدام پیمان شکنی, نقض عهد وهمدستی با دشمن در ایام جنگ بود. نقض قرارداد وهمکاری با دشمن, مخصوصاً در ایّام جنگ, در همهٴ دنیا, چه دیروز وچه امروز, به شدت تعقیب ومجازات می شده ومی شود. در انگلستان وآلمان در جنگ جهانی دوم مجازات اعدام بود.

از یاد نرود که حضرت رسول قبل از اقدام داﺋماً هشدار می دادند. به پرهیز از پیمان شکنی دعوت می کردند. فقط وقتی که چاره ای دیگر نمی ماند اقدام می کردند. به یاد داشته باشیم: ایشان در قصاص سلسله مراتبی عبرت دهنده برای اخطار دادن به یهودیان رعایت می کردند. در مقام اول بنو قینقاع را تبعید کردند. آنها را اعدام نکردند, زنان وفرزندانشان را به اسارت نگرفتند. در مقام دوم بنو النضیر را نیز اعدام نکردند. حتی به انها اجازه دادند نخلستانهایشان تحت تصرفشان بمانند. ولی آنها به مخالفت ورزیدن ادامه دادند وبه قلعه نشینی دست بستند. قصاصشان از قینقاع شدیدتر شد. داراﺋیشان را نیز از دست دادند. با این همه بنو قریظه از تمام این تجربه ها عبرت نگرفت. خواست لشکریان دشمن را شبانه به شهر راه دهد. آنهم در هنگام وضعیت محاصره وجنگ. پس این فقط در مقام سوّم وبعد از دو اخطار پیشین بود که حکم به اعدام بنو قریظه داده شد. نه به سادگی وآسانی گرفته شد ونه از روی ماهیت خونخواری اسلام با غیر مسلمین که سایت های اسلام ستیز ادّعا می کنند.

همچنین به یاد داشته باشیم که این جریانات, هر قدر قساوت انگیز, قدمی بود در ره گذر ازهمبستگی تنگنظرانهٴ درون قبیله ای نزد قباﺋل عربِ همپیمان یهودیان وهدایت آنها به هوشیاری بس وسیعترهمبستگی درون- ملّتی ودرون- امّتی.

٨- « ولی کسانیکه از حِکَم الهیّه ووقایع تاریخیّه کما هو اطّلاع ندارند لسان اعتراض گشایند ودراین قضیّه محض غرض وبیخبری ایراد کنند*»*

بود این بیان عبدالبهاء مسک الکلام واپسینمان خطاب به همهٴ اسلام ستیزان ویهودی ستیزان وانسان ستیزان نادانِ دیروز...وامروز...وهمه روز!

  **کتابشناسی**

**انگلیسی وآلمانی**

-Abdu’l-Bahá: The Promulgation of Universal Peace, Bahá’í Publishing Trust, Wilmette, Ill. 1982

- H.M.Balyuzi: ´Abdu’l-Bahá. The Centre of the Covenant of Bahá’u’lláh, George Ronald, Oxford 1987

- Hartmut Bobzin: Mohammed. C.H. Beck, München 2000

- Juan Cole: Modernity and the Millenium.The Genesis of the Baha’i Faith in the Nineteenth-Century Middle East, Columbia University Press, New York 1989

- Kamran Ekbal: The Bagdadi Family, Encyclopaedia Iranica 2014

- Bernard Lewis: The Political Language of Islam. University of Chicago Press, Chicago 1991.

- Hans Eberhard Mayer: Geschichte der Kreuzzüge,5.Auflage,Kohlhammer, Stuttgart 1980.

- Gayle Morrison: To Move the World. Louis G. Gregory and the advancement of racial unity in America, Bahá’í Publishing Trust, Wilmette, Illinois 1982.

- Rudi Paret: Mohammed und der Koran. Geschichte und Verkündung des arabischen Propheten. Kohlhammer, Stuttgart 2001.

-Régine Pernoud (ed.): Die Kreuzzüge in Augenzeugenberichten, dtv, München 1980.

- Maxime Rodinson: Mohammed, Penguin Books, Singapore 1983

- Gernot Rotter: Ibn Ishaq. Das Leben des Propheten, K.Thienemanns Verlag, Stuttgart 1986.

- Edward W. Said: Orientalism, Routledge & Kegan Paul, London 1978.

- Nader Saiedi: Logos and Civilization. Spirit, History and Order in the Writings of Baha’u’llah, Bethesda 2000

- R.B.Serjeant: The “Constitution of Medina”, in: Islamic Quartely VIII, 1964, pp.3-16

- Peter Smith: The American Bahá‘í Community, 1894-1917. A preliminary survey, in: Studies in Bábí and Bahá’í History, vol. 1, edited by Moojan Momen, Los Angeles 1982, pp.85-223

- William Montgomery Watt: Muhammad. Prophet and Statesman, Oxford University Press, London 1961 etc.

 - William Montgomery Watt: Muhammad at Medina, Oxford 1956

- William Montgomery Watt: Der Einfluß des Islam auf das europäische Mittelalter, Wagenbach, Berlin 1992.

-W. Montgomery Watt und Alford T.Welch: Der Islam I. Mohammed und die Frühzeit. Islamisches Recht. Religiöses Leben, Kohlhammer, Stuttgart etc. 1980.

**عربی وفارسی**

- عبدالبهاء: رسالهٴ مدنیّه صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء, لجنهٴ ملّی نشر آثار امری,لانگنهاين ١٩٨٤

- عبدالبهاء: مجموعهٴ خطابات حضرت عبدالبهاء, سه قسمت در یک جلد, لجنهٴ ملّی نشر آثار امری, لانگنهاین ١۹۸۴

- عبدالبهاء: مکاتیبعبد البهاء, الجزء الثٌالث, مطبعة فرج الله الذکیّ, مصر ١۹۲١

- عبدالبهاء: من مکاتيب عبد البهاء, دار النشر البهاﺌية, برازيل ١۹۸۲

- عبدالبهاء: النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء. باهتمام کلیفورد بارنی, مطبعهٴ بریل,لایدن ١۹۰۸(نسخهٴ انترنتی)

- ابن هشام: السيرة النبويّة لإبن هشام, جزء ١ تا ٤, اینجا جزء ٢, مطبعة مصطفی البانی واولاده, مصر١٩٣٦

- کامران اقبال: عبدالبهاء, ملیت گرایی وهجرت یهودیان به فلسطین, ایران نامه ,سال ٢٧, شمارهٴ ٤, ١٣٩١ /٢٠١٢, صص ٨٦-١١٩

- کامران اقبال: مروری بر الواح حضرت بهاء الله خطاب به محمد مصطفی بغدادی, سفینهٴ عرفان ۴, عصر جدید, دارمشتات ۲۰۰۱ , صص ۱۹۲-۲۰۲

- کامران اقبال: تقیه, ستر وکتمان در دیانت های بابی وبهاﺌﻰ, ایران نامه سال ٢٨,شماره ٣, ١٣٩٢/٢٠١٣, صص ١٧٠-١٩٣

- عبدالحسین آواره:الکواکب الدرّیة فی مآثر البهاﺌیّة, الجزء الثانی, مطبعة السعادة,مصر١۹١۴

- امیل ایمانی: چرا اسلام گرایان بهاﺋیان را آزار می دهند: پیام بهاﺋی ٣٤٧, اکتبر ٢٠٠٨, صص ٨-١١

- ضياء بغدادی: الرحلة البغدادیة, کپی چاپ نشدهٴ نسخهٴ خطی محفظهٴ دار الآثار, اوراق خصوصی خاندان بغدادی واقبال, جلد ۱و ۲

- هوشنگ خضراﺌی: برآمدن ستاره سپیده دم روز خدا, یادداشت ماه, پیام بهاﺌی ۳۷١, اکتبر ۲۰١۰, صص ٢ و ٨-١٠

- فرح دوستدار: دموکراسی از دیدگاه آﺋین بهاﺋی (٢), پیام بهاﺋی ٣٦٩-٣٧٠, آگست- سپتامبر ٢٠١٠, صص ٣٧-٤٩

- میرزا محمودزرقانی: بدایع الآثار, نشر سوّم, جلد ١و٢, لجنهٴ ملی نشر آثار امری, لانگنهاین١۹۸۷

- نادر سعیدی: دیالکتیک شمشیر وجهاد در آثار حضرت باب, پیام بهاﺋی ٣٧٨, مه ٢٠١١, صص ٢٢-٢٧

- حبیب مؤید: خاطرات حبیب,مؤسسهٴ ملی مطبوعات امری, (تهران) ١۲۵ بدیع

- آرش نراقی: «حق اهانت» تقدیس اهانت نیست

  <http://30mail.net/news/2012/jun/17/sun/20098>

1. این مقاله در تابستان سال ٢٠١٢ بنا بر دعوت یک نشریهٴ بهایی تهیه شد که به عللی مورد قبول قرار نگرفت. اوضاع خاورمیانه از ان روز تا کنون, چنانکه نگارنده در این مقاله توقع داشت, وخبمتر شد. در حاشیهٴ ٢ بدان اشاره خواهد رفت. نگارنده از دکتر فریدون وهمن که در بحث مطالب مقاله وتدقیق متن کمک وسند نگارنده بود بسیار سپاسگذار است.  [↑](#footnote-ref-2)
2. <http://ayunion.wordpress.com/2012/05/23/church-fears-ethnic-cleansing-of-christians-in-homs-syria/>تا امروز, مارس ٢٠١٤, مسیحیان اغلب شهرها ای که تحت کنترل «مجاهدین» وهّابی قرار گرفته اند از شهرهایشان, مخصوصاً از حلب, یبرود, کسب وشهر تاریخی معلوله, تنها شهری که مردمانش به زبان آرامی حضرت مسیح صحبت می کنند, رانده شدند, بسیاری از کلیساها وصومعه هایشان ویران, ایقونه ها وصلیبهایشان عمداً نفله وکشیشهایشان کشته شدند ودر شهر رقّة بر آنهایی که مانده بودند جزیه تحمیل شد. لیکن انها در درجهٴ اول شیعه کشی وکشتار علویان را رونق داده ودر همان حین سنّی های دگر اندیش را تکفیر می کنند ومی کشند, در میان خودشان جنگ خونین به راه انداخته وحتّی مقامات مقدسهٴ خود را به ادعای بت پرستی منفجر می کنند, چنانکه هم اکنون در رقّه مقامهای سه صحابهٴ جلیل عمّار بن یاسر, ابیّ ابن کعب نخعی وأویس قرنی را به همان ادعا خراب کرده اند. نبش قبور, سر بریدن, جگر دریدهٴ دشمن را به دندان کشیدن وسایر وحشیگری های ایشان کاملاً روزمرّه وعادی شده اند و اینگونه «مجاهدین» حتّی افتخار می کنند که اینگونه وحشیگری ها را به اطفالشان نیز یاد می دهند وویدیوهای جنایت کاری هایشان را خودشان در یوتیوب هم منتشر می کنند. همه به اسم اسلام وبا نتیجهء رسوایی بیشتر اسلام ودامن زدن هر چه بیشتر وسریعثر به اسلام ستیزی در غرب.

 [↑](#footnote-ref-3)
3. “constructive chaos theory”: <http://globalresearch.ca/PrintArticle.php?articleId=2840>[http://www.indepthnews.net/news/news.php?key1=2011-01-31%2017:15:57&key2=1](http://www.indepthnews.net/news/news.php?key1=2011-01-31 17:15:57&key2=1)

<http://www.globalresearch.ca/greater-israel-the-zionist-plan-for-the-middle-east/53248>

 [↑](#footnote-ref-4)
4. , صص١٠٠-١٠٣ اقبال: عبد البهاء Balzuyi, p. 171f.
 [↑](#footnote-ref-5)
5. «ملاحظه در طرابلس نمائيد, ببينيد که ازهجوم غير مشروع ايطالی چه می شود. چه قدر بيچاره ها در خون خويش ميغلطند...», عبدالبهاء: مجموعهٴ خطابات ٢:٦٤ (٣٦٧)
 [↑](#footnote-ref-6)
6. اقبال:عبد البهاء, ص ١٠٢ اقبال:عبد البهاء, ص ١٠١

 [↑](#footnote-ref-7)
7. „Barbarous nation“, Abdu'l-Bahá: Promulgation, p. 6
 [↑](#footnote-ref-8)
8. عبدالبهاء: رسالهءٴمدنیه, صص ٨٣-٨٤
 [↑](#footnote-ref-9)
9. عبدالبهاء: مکاتیب ٣:٢١١
 [↑](#footnote-ref-10)
10. بغدادی ١:٦ و ٢:١٢
 [↑](#footnote-ref-11)
11. دکتر ضیاء بغدادی (١٨٨٤-١٩٣٧), فرزند کهتر محمد مصطفی بغدادی, یکی از حواریون بهاءالله , سردبیر مجلهء "نجم باختر" در امریکا بود. سفرنامهء او توسط نگارنده برای چاپ ویراسگاری می شود. در بارهٴ او وسفرنامه اش ر.ک.: کامران اقبال:عبد البهاء, ص ١٠٩ Ekbal, Bagdadi Family

 بغدادی ١:٢٤٦

 [↑](#footnote-ref-12)
12. بغدادی١:٢١٨
 [↑](#footnote-ref-13)
13. Smith, p.104.
 [↑](#footnote-ref-14)
14. زرقانی ١:٣٤٤-٣٤٥
 [↑](#footnote-ref-15)
15. Morrison, p. 53; Smith p. 119
 [↑](#footnote-ref-16)
16. Morrison, p. 132-136; Balyuzi, p. 185; Smith, p. 177-8
 [↑](#footnote-ref-17)
17. Morrison, p. 130
 [↑](#footnote-ref-18)
18. Morrison p. 130, Ekbal, Bagdadi Family
 [↑](#footnote-ref-19)
19. اقبال: مروری...
 [↑](#footnote-ref-20)
20. Mayer p.30
 [↑](#footnote-ref-21)
21. Speyer, Worms, Trier
 [↑](#footnote-ref-22)
22. Pernoud, pp. 31-33.
 [↑](#footnote-ref-23)
23. Pernoud, p.100
 [↑](#footnote-ref-24)
24. Abdu’l-Bahá: Promulgation, p.317.
 [↑](#footnote-ref-25)
25. <http://en.wikipedia.org/wiki/Mahound>
 [↑](#footnote-ref-26)
26. Barthélemy Herbelot de Molainville (1625-1695)
 [↑](#footnote-ref-27)
27. Said, p.65 نقل از
 [↑](#footnote-ref-28)
28. ترجمهٴ شامل تر این لوح در: اقبال: عبدالبهاء, صص ٩١-٩٢. متن کامل عربی در: آواره: الکواکب الدریّه, صص ۶۷- ۶۸ .
 [↑](#footnote-ref-29)
29. اقبال:عبد البهاء, صص ٩١-٩٢عبدالبهاء:النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء. (نسخه انترنتی), ص ۲۰۳ء

 [↑](#footnote-ref-30)
30. زرقانی ٢:٢٢٩
 [↑](#footnote-ref-31)
31. آرش نراقی: «حق اهانت» تقدیس اهانت نیست  <http://30mail.net/news/2012/jun/17/sun/20098>

 http://ghazavat.blogspot.co.at/

 [↑](#footnote-ref-32)
32. امیل ایمانی: چرا اسلام گرایان بهاﺋیان را آزار می دهند: پیام بهاﺋی ٣٤٧, اکتبر ٢٠٠٨, صص ٩-١١
 [↑](#footnote-ref-33)
33. فرح دوستدار:دموکراسی از دیدگاه آﺋین بهاﺋی(٢). پیام بهاﺋی ٣٦٩-٣٧٠, آگست-سپتامبر ٢٠١٠, ص ٤٠
 [↑](#footnote-ref-34)
34. نادر سعیدی: دیالکتیک شمشیر وجهاد در آثار حضرت باب. پیام بهاﺋی ٣٧٨, مه ٢٠١١, صص ٢٤-٢٥
 [↑](#footnote-ref-35)
35. هوشنگ خضراﺌی: «*برآمدن ستاره سپیده دم روز خدا*»در: پیام بهاﺌی, شمارهٴ ۳۷١ اکتبر ۲۰١۰, ص ١۰
 [↑](#footnote-ref-36)
36. همچنین ن.ک.اقبال:تقیه ص ١٨٨.
 [↑](#footnote-ref-37)
37. عبدالبهاء: مجموعهٴ خطابات ۳:۳۹(۷١۵). عبدالبهاء: من مکاتيب عبد البهاء, دار النشر البهاﺌيه, البرازيل ١۹۸۲, ١:۲١۳
 [↑](#footnote-ref-38)
38. عبدالبهاء: مکاتیب ۳:١۰۵,همچنین رک عبدالبهاء: من مکاتیب ١:۲١۳
 [↑](#footnote-ref-39)
39. Watt: Einfluß بر سبیل مثال ر ک:
 [↑](#footnote-ref-40)
40. زرقانی ٢:١٩٥-١٩٦- [↑](#footnote-ref-41)
41. زرقانی ٢:١٥٦
 [↑](#footnote-ref-42)
42. مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود ثقفی (درگذشته ٥٠ هجری) از صحابه گان رسول اکرم ودر خلافت عمر ابن خطاب عهده دار بصره بود. مغیره در جنگهای ایران واعراب حضور داشت. در مرغآب لشکر ایران را شکست داد ودر نبرد نهاوند نیز شرکت کرد. او یکی از نمایندگان مذاکره کردن با ایرانیان بود. بر اساس روایات تاریخی, رستم فرخزاد قصد داشت که با توسل به تهدید, تطمیع ویادآوری عظمت وقدرت امبراطوری ساسانی وخواری دیرینهٴ اعراب, مغیره واعراب را وادار سازد تا از جنگ صرف نظر کنند. مغیره بی آنکه از تهدید رستم نگران شود به رستم پاسخ داد: ان همه خواری وجاهلیت اکنون جای خود را به برادری و وحدت عرب داده است. او در آخرین مطالب خود, خطاب به رستم گفت: یا تسلیم به دین اسلام شوید, یا قبول جزیه ویا آغاز جنگ, که این آخرین کلام مسلمانان است.  <http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%BA%DB%8C%D8%B1%D9%87_%D8%A8%D9%86_%D8%B4%D8%B9%D8%A8%D9%87>   [↑](#footnote-ref-43)
43. بغدادی ١:١٧٤-١٧٥
 [↑](#footnote-ref-44)
44. <http://www.ahewar.org/debat/show.art.asp?aid=182689><http://www.zandiq.com/articles/0000000328.shtml>

<http://wikiislam.net/wiki/The_Genocide_of_Banu_Qurayza>

 [↑](#footnote-ref-45)
45. <http://antieslam.net/fa/?page_id=2><http://beedare2000-25.blogspot.de/2011/11/blog-post_30.html>

 [↑](#footnote-ref-46)
46. <http://30mail.net/news/2012/jun/17/sun/20098>
 [↑](#footnote-ref-47)
47. <http://www.al-imama.net/vb/showthread.php?t=34609>
 [↑](#footnote-ref-48)
48. ماﺋدهٴ آسمانی, نسخهٴ انترنتی, ص 136. نگارنده از آقایان هژیر مقدم ومعین افنانی که او را به اصل لوح هدایت کردند سپاسگذار می باشد. بخش کتاب «حیوة القلوب» علامه مجلسی که بهاء الله لا بد به آن اشاره می فرمایند در این لینک: [http://www.islamicecenter.com/ketaabkhaaneh/hayaatol-gholoob/hayaatol-gholoob\_jeld\_2\_majlesi\_22.html#link36](http://www.islamicecenter.com/ketaabkhaaneh/hayaatol-gholoob/hayaatol-gholoob_jeld_2_majlesi_22.html%22%20%5Cl%20%22link36)
 برای این لوح ر.ک.:

 Cole: Modernity p.115

 Saiedi: Logos, pp 304-5 [↑](#footnote-ref-49)
49. این اصطلاح قرآنی (بنی اسراﺌیل) البته نه ربطی به کشور اسراﺌیل که هنوز سی سال به تأسیسش مانده بود دارد ونه به شهروندان کنونیش. [↑](#footnote-ref-50)
50. زرقانی ٢:١٣٠-١٣١ [↑](#footnote-ref-51)
51. Watt: Muhammad. Prophet and Statesman, p.93; ibid.: Muhammad at Medina, pp.221-8; Serjeant: The “Constitution of Medina”, pp.3-16; <http://en.wikipedia.org/wiki/Constitution_of_Medina> اصل این عهدنامه در:ابن هشام: السيرة النبويّة, صص ١٤٧-١٥٠

 Rotter, pp. 109-111 ترجمهٴ آلمانی آن در [↑](#footnote-ref-52)
52. ابن هشام, ص ١٤٩ [↑](#footnote-ref-53)
53. Watt und Welch: Der Islam I, p.102f. [↑](#footnote-ref-54)
54. Watt und Welch, Der Islam I, pp. 111-113. .روایت دسیسهٴ قتل رسول در ابن هشام: السیرة النبویة, جزء ٢, صص ٢١١-٢١٢ . تبعید بنو النضیر همانجا: جزء ٣, صص ١٩٩-٢٠٢ [↑](#footnote-ref-55)
55. Watt und Welch, Der Islam, p. 114 [↑](#footnote-ref-56)
56. Watt und Welch, Der Islam, p. 114برای روایت کامل ماجرا رک به ابن هشام: السیرة النبویة, جزء ٣, صص ٢٤٤-٢٦٦ [↑](#footnote-ref-57)
57. Paret,p.123f.; Rodinson,p.204–206; Lewis,p.191;Bobzin,p.107  [↑](#footnote-ref-58)